

اشتیاق

گوته در سلوک خلاقیت

زندگی‌نامه روان‌شناختی
بیوهان ولفگانگ فون گوته

راینر ام. هولم - هادولا

ترجمه

دکتر سعید پیرمرادی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۴

فهرست

یادداشت مترجم {۷}

طریقت گوته در مسیر زندگی خلاق {۱۱}

بخش اول: زندگی و آثار

کودکی، نوجوانی و جوانی: فرانکفورت ۱۷۶۵-۱۷۴۹ (کاتارینا الیزابت) {۱۹}

بحران‌های ایام دانشجویی در لایپزیک ۱۷۶۸-۱۷۶۵ (کتشن) {۶۳}

بازگشت به خانه پدری ۱۷۷۰-۱۷۶۸ (کرنلیا) {۷۹}

فرار از عشق: استراسبورگ ۱۷۷۱-۱۷۷۰ (فریدریکه) {۸۹}

گریز به فرانکفورت ۱۷۷۲-۱۷۷۱ (کرنلیا) {۱۰۵}

اشتیاق و حرمان: وتسلار ۱۷۷۲ (شارلوته) {۱۱۳}

دوران نبوغ فرانکفورت ۱۷۷۵-۱۷۷۲ (لی‌لی) {۱۲۳}

تعارضات روانی گوته در آینه‌ی درام‌های نخستین وی {۱۵۷}

دوران پختگی: وایمار ۱۷۸۶-۱۷۷۵ (شارلوته) {۱۸۱}

تولد دیگر در ایتالیا ۱۷۸۸-۱۷۸۶ (فاوستینا) {۲۱۷}

عشق بزرگ: وایمار ۱۸۰۵-۱۷۸۸ (کریستیانه) {۲۲۵}

تحولات سیاسی و دلبستگی‌های جدید ۱۸۲۱-۱۸۰۶ (ویلهمینه، سیلویه، ماریانه) {۲۴۹}

عشق دیرین، سالمندی و وداع ۱۸۳۲-۱۸۲۱ (اولریکه) {۲۶۹}

بخش دوم: خلاقیت، هنر زندگی و بیماری

زندگی به‌مثابه تحقق خلاقانه‌ی خویشتن: «ویلهم مایستر» {۲۸۵}

خلاقیت گوته از منظر پژوهش‌های مدرن {۳۱۹}

هنر زندگی گوته {۳۳۵}

بیماری سالم گوته {۳۴۱}

بخش سوم: میراث گوته {۳۵۹}

کتابنامه {۳۷۴}

{ یادداشت مترجم }

کتابی که پیش روی شماست، هفتمین ترجمه نگارنده از زبان آلمانی به فارسی است. این ترجمه اما بدون تردید، لذت‌بخش‌ترین و در عین حال دشوارترین آن‌ها نیز بود. آثار قبلی حوزه‌های روان‌شناسی، خانواده‌درمانی و روان‌درمانی را دربردارند و از زبان روز و علمی آلمانی به زبان فارسی برگردان شده‌اند، اما این اثر مرا به طور جدی به سمت ادبیات و سبک نگارش دو قرن پیش آلمان در عصر رمانتیک سوق داد؛ ادبیات و سبک نگارشی که برای آلمانی‌زبان‌های امروزی نیز به‌سادگی قابل پیگیری نیست. برای درک بهتر پاره‌ای مطالب کتاب به آثار اولیه‌گفته مراجعه کردم و از سرچشمه جوشان آن‌ها چند قطره‌ای برگرفتم. نویسنده آلمانی کتاب هم برای شرح و بررسی روان‌شناسانه زندگی ادیب جهانی، یوهان ولفگانگ فون گوته، به‌ضرورت به آثار نظم و نثر، رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و نامه‌های گوته و همچنین نوشته‌ها، مکاتبات و خاطرات دوستان، خویشاوندان و معشوقان او رجوع کرده است. منبع دیگر نویسنده برای نگارش کتاب حاضر، شامل آثار گوته‌شناسان و متخصصان ادبیات آلمانی است. مترجم نیز به پیروی از نویسنده برای برگردان مطالب کتاب به زبان فارسی به همان وادی سفر کرد: چالشی بزرگ، اما مفید و فرح‌بخش. مفید بدین خاطر که آشنایی بیشتر با گوته علاوه بر غنای شخصی، می‌تواند آثار مطبوعی بر تبادلات بین‌فرهنگی داشته باشد و در اصل پل‌های فرهنگی

میان ادبیات و فرهنگ آلمان و ایران را تقویت کند. گوته در تشریح اهداف خود از نگارش دیوان غربی - شرقی، به طور مشخص در زمینه تبادلات فرهنگی میان آلمان و ایران چنین می‌گوید: «هدف من از این کار، پیوند پرشور غرب و شرق، دنیای باستانی و کنونی، و در نهایت پیوند ایران و آلمان و فراهم کردن زمینه‌های تعامل متقابل آداب و رسوم و سبک افکار آنان با یکدیگر است» (دیوان غربی - شرقی، ۱۹۵۸، لایپزیک، ص ۳۸۲ - ۳۸۱). اما سفر در آن وادی فرحبخش نیز بود، چون گشت و گذار در آثار گوته مملو از طراوت، لطافت، تمجید تلاش، روش‌های غلبه بر تردیدها و ترس‌های انسانی و در یک کلام، سرشار از درس زندگی است؛ به‌راستی می‌توان با الهام از استاد سخن پارسی، سعدی، از خرمن کلام گوته خوشه‌های فراوان چید. مطالعه این کتاب و آشنایی بیشتر با گوته پنجره‌های دلگشایی در زندگی‌ام گشود و امیدوارم حظ تماشا از آن را با خوانندگان سهیم شوم. صد البته آب‌تنی در اقیانوس واژگان گوته و سبک نگارش وی و برگردان آن به زبان فارسی دچار پاره‌ای محدودیت‌ها نیز بود. برای مثال پاره‌ای از اشعار گوته که در این کتاب ترجمه شده‌اند، در زبان اصلی آلمانی از قافیه‌بندی موزون برخوردارند و این قافیه‌پردازی در برگردان به زبان فارسی، مستلزم هزینه زمانی فوق‌العاده‌ای بود و یا این که از اساس هدفی دست‌نیافتنی می‌نمود. به گمانم چنین امری تا حدودی در ترجمه آثار ادبی مرسوم و اجتناب‌ناپذیر است. برای مثال هنگامی که ترجمه اشعار حافظ، سعدی و یا مولانا را به زبان آلمانی می‌خوانیم، با پدیده‌ای مشابه برخورد می‌کنیم، یعنی در ترجمه اشعار و نظم فارسی به آلمانی با ردیف، قافیه و وزن مشابه در شعر فارسی برنمیخوریم. بنابراین در بسیاری موارد با این که در درک و ترجمه اشعار گوته دقت فراوانی به کار برده‌ام، ترجمه آزاد صورت گرفته است.

زندگی‌نامه روان‌شناسانه معمولاً درباره افراد برجسته و تاریخی نوشته می‌شود، و بدین ترتیب نه تنها آثار و جایگاه تاریخی - اجتماعی آن‌ها، بلکه جنبه‌های شخصیتی و روان‌شناختی‌شان نیز بررسی می‌شود. بدین منظور زندگی چنین افرادی از ایام کودکی، روابط خانوادگی، مقاطع مهم زندگی خصوصی و سیر تکوینی آن‌ها مورد بحث و تفسیر قرار می‌گیرد. تاکنون زندگی‌نامه‌های روان‌شناسانه بسیاری درباره سیاستمداران و هنرمندان و نوایغ علمی نوشته شده است. برای نمونه می‌توان به

زندگی‌نامه‌های نوشته‌شده دربارهٔ موزارت، بیکاسو، انیشتین و غیره اشاره کرد. آنچه نوشتن زندگی‌نامهٔ روان‌شناسانهٔ گوته را به‌راستی به پروژهٔ عظیمی تبدیل می‌کند، از سویی تعداد زیاد آثار گوته است، چرا که در نهایت معتبرترین منبع تجزیه و تحلیل، آثار خود اوست؛ و از سوی دیگر تعداد غیرقابل تصور تفاسیری است که بر آثار و زندگی گوته نگاشته شده (تاکنون حدود هشتاد هزار عنوان). نویسندهٔ کتاب، پرفسور هولم - هادولا، از اساتید دانشگاه هایدلبرگ، به‌خوبی توانسته با مراجعهٔ مستقیم به آثار اصلی گوته و انبوه مدارک و اسناد ثانویه دربارهٔ وی، زمینه‌ای مستدل و قابل فهم برای درک سیر تکوین زندگی، آثار و افکار گوتهٔ جهانی از منظر روان‌شناختی ارائه دهد. این بررسی شامل تمام مراحل زندگی گوته از تولد تا واپسین دم حیات او می‌شود.

می‌توان این اثر را «سحرزدایی از نبوغ و انسانی‌سازی نابغه» توصیف کرد. اصولاً آنچه مطالعه آثار آلمانی را دلنشین می‌کند، پرهیز دیالکتیکی از ایده‌آل‌سازی و تحقیر شخصیت‌هاست. نویسندهٔ کتاب نیز با پیروی از همین اصل، سایه - روشن‌های شخصیت گوته را از منظر روان‌شناختی بررسی می‌کند و بدین ترتیب جلوه‌ای انسانی به یکی از نوابغ ادبیات جهان می‌بخشد. این امر در فرایندی به دور از هرگونه تعصب و کیش شخصیت صورت گرفته و بنابراین خواننده را مجذوب می‌کند. از سوی دیگر و در بخش‌های آخر کتاب، خواننده از منظر پژوهش‌های مدرن خلاقیت، با سیر تکوین شخصیت‌های نابغه و بستر شکل‌گیری و بروز نبوغ آشنا می‌شود. نکتهٔ اساسی هم این است که نبوغ فقط امری ذاتی و خدادادی نیست، بلکه در کنار استعدادهای درونی و فردی، مجموعهٔ گسترده‌ای از شرایط مطلوب خانوادگی، آموزشی و محیطی در تحقق نبوغ سهیم هستند (نقل است که پدر گوته مبلغی برابر درآمد ۳۵۰ سال یک کارگر متوسط برای تعلیم و تربیت و آموزش فرزندش هزینه کرده است). میراث اصلی گوته برای آیندگان در ساماندهی یک زندگی خلاق، هم‌زمانی تلاش بی‌وقفه، جدیت، عمل‌گرایی و نهراسیدن از مشکلات و ناپسامانی‌ها از یک سو، و دل سپردن به اشتیاق‌ها، دلبستگی‌ها و عواطف انسانی، از سوی دیگر است. بی‌سبب نیست که گوته پس از خلق آثار جاودانه ادبی خویش در نهایت گفت: «نبوغ یعنی تلاش». بهترین نمونهٔ عملی از

نگرش و سبک زندگی پیشنهادی گوته را می‌توان در شخص او پیدا کرد: گوته در زمانی که میانگین سن مردان حدود ۴۵ سال بود، ۸۳ سال عمر کرد و بیش از ۵۰۰ اثر از خود برای بشریت به ارمغان نهاد.

پروفسور هولم - هادولا در نگارش کتاب حاضر، علاوه بر منابع دیگر، به مجموعه آثار منتشرشده گوته در فرانکفورت (فا)، هامبورگ (ها) و وایمار (وا) رجوع کرده است. بنابراین در زیر همه اشعار و نوشته‌های نقل شده از گوته، یکی از این منابع آورده شده است. همچنین نویسنده آلمانی کتاب برای ترجمه این اثر به فارسی، متن تکمیلی کوتاهی در زمینه تأثیرات ادبیات شرقی - فارسی و به‌ویژه حافظ بر آثار و سیر زندگی گوته برای من ارسال کردند، بدین خاطر از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

در پایان مایلم مراتب سپاس قلبی خود را از دختر نازنینم، پرنیا ابراز دارم که در مرور ترجمه اشعار گوته به آلمانی و فارسی و نیز ویرایش نهایی کتاب با دقت و تیزبینی مثال‌زدنی مرا همراهی و در پاره‌ای موارد اشتباهاتم را تصحیح کرد.

دکتر سعید پیرمرادی
برلین

{ طریقت گوته در مسیر یک زندگی خلاق }

خدایان بی‌کران،
همه چیز را به محبوبان خویش عطا کردند،
همه شادی‌های بی‌کران،
و همه محنت‌های بی‌کران را.
(ها ۱، ص ۱۴۲)

سرگذشت گوته در مسیر یک زندگی خلاق، پر فراز و نشیب و با مشقات و بحران‌های فراوان توأم بوده است. حتی تولد وی آنچنان دشوار بود که همه فکر می‌کردند، نوزاد مرده است. گوته در سن هفتاد و چهار سالگی چنان به ورطه عشقی بی‌فرجام فرو غلتید که بار دیگر همچون ایام بیست‌سالگی به فکر خودکشی افتاد. او طی زندگی طولانی خویش سرخوردگی‌های تلخی را به جان خرید و دچار فراز و نشیب‌های روحی متعددی بود. گوته نه فقط کودکی مستعد، شاعری محبوب و سیاستمداری بانفوذ بود، بلکه هم‌چنین در تمام طول زندگی‌اش سرگشته، پریشان و انسانی دردمند بود که هم‌زمان توانایی خاصی در تحمل فشارهای روحی و تبدیل آن‌ها به رشدی خلاق داشت. شیوه‌ای که او توانست آلام و آرزوهای خویش را به محرک‌های خلاق تبدیل کند، برای خواننده مدرن امروزی نیز سرچشمه الهام است. انسان‌های قرن ۲۱ نیز می‌توانند از زندگی و آثار وی، الگوی باارزشی برای رسیدن به زندگی خلاق و آموختن هنر زیستن به دست آورند.

بررسی روان‌شناسانه زندگی و آثار گوته از آن روی بسیار جالب است که وی توانایی خارق‌العاده‌ای در توصیف سیر رشد فردی و بحران‌های خویش داشت. به‌علاوه او راهکارهای مؤثری در غلبه بر کشمکش‌های روانی تبیین کرد و به همین خاطر بررسی اشتیاق‌های او از اهمیت کاربردی فراوانی در زندگی روزمره برخوردار است.

آثار گوته مملو از توصیفات و شرح تجربیات شخصی و اجتماعی است. نامه‌ها، یادداشت‌های روزانه و مباحثات گوته، تبلور درخشان یک عمر خودنگری و خوداندیشی اوست. اشتغال دائمی گوته با خویش که برخی آن را نمی‌پسندند، برای خواننده امروزی حاوی مزیت بزرگی است: ما از نخستین ایام کودکی تا واپسین دم حیات، تقریباً همه چیز را درباره او می‌دانیم. این توصیفات از چنان بیان دقیق و متمایزی برخوردارند که در عصر کنونی حتی تصور آن نیز به دور از ذهن است. در حال حاضر برای برقراری ارتباط در زندگی روزمره تقریباً از ۴۰۰ کلمه استفاده می‌شود. این تعداد برابر واژگانی است که در روزنامه‌های زرد به کار برده می‌شود. در روزنامه‌های وزین و نیز در مباحث عمیق تحلیلی چیزی حدود چهار تا پنج هزار کلمه استفاده می‌شود. گوته برای توصیف تجربیات عاطفی و اجتماعی خویش بین هشتاد تا نود هزار کلمه و مفهوم به کار برده است.

همچنین انسان‌هایی که با گوته سر و کار داشتند، از مادر بزرگ، مادر، پدر، خواهر، دوستان و همکاران گرفته تا معشوقه‌های او، مطالب بسیار دقیقی درباره سیر زندگی او نوشته‌اند. این امر به این سبب میسر بود که گوته در عصری و در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که بیان و تحریر عواطف، ایده‌ها و تجربیات درونی به گونه‌ای استثنایی مورد تمجید واقع می‌شد؛ شرایطی که قبل و بعد از آن دوران هرگز تکرار نشد.

البته باید گفت که گویاترین قراین و شواهد رشد فردی گوته را باید در آثار خود وی جست‌وجو کرد. او در سراسر این آثار همواره درباره خود سخن می‌گفت و امیدها، اشتیاق‌ها، دلتنگی‌ها، سرخوردگی‌ها و تألمات

خویش را تشریح می‌کرد. در این رهگذر گوتته به حقایق بشری رسید که شعور عامیانه و نیز گفتمان علمی از طریق دیگری قادر نبود بدان دست یابد. از همین روست که آثار وی از اشتهار و نیز اعتبار فراگیری برخوردارند. از منظر روان‌شناسی این نکته کاملاً قابل توجه است که گوتته توانست با وجود نوسانات و تلاطم‌های شدید عاطفی، همچنان زندگی پرشور و خلاقیتی را سپری کند. مشغولیت دائمی وی با خاطرات و تخیلات خویش که بسا برایش زجرآور نیز بود، وی را به لحاظ روانی مستحکم و نگارش را به اصلِ درمانی وی تبدیل کرد: «و بدین ترتیب در زندگی به مسیری گام نهادم که در تمام طول عمرم نتوانستم ترک کنم، همان طریقتی که مرا به وجد می‌آورد و نیز عذابم می‌داد. گاهی نیز تلاش می‌کردم تصویری را در قالب یک شعر بیان کنم و بدین ترتیب بر تلاطم درونی خویش فائق شوم. از این طریق می‌توانستم هم به اصلاح تلقی خویش از پدیده‌های بیرونی دست یابم و هم به آرامش درونی. شاید من محتاج‌ترین فرد به این نبوغ بودم، زیرا طبیعتم همواره مرا از این سو به آن سو پرتاب می‌کرد» (ها ۹، ص ۲۸۳).

نویسنده‌گی به گوتته کمک می‌کرد تا تعارضات درونی خویش را درک، تحمل و در نهایت بر آن‌ها غلبه کند. البته او فقط به پردازش ترس‌ها و نیازهای زندگی خویش بسنده نمی‌کرد، بلکه راهکارهای فراگیری برای حل تعارضات فردی و اجتماعی ارائه می‌داد. در حل خلاق بحران‌های روانی گوتته، انسان‌های بسیاری نظیر مادر، پدر، خواهر و جمع بی‌شماری از دوستان زن و مرد با او همراه بودند. گوتته از همان ایام کودکی و جوانی نیاز مبرم داشت تا شمع محفل شود، ستایش شده و مورد تمجید و تأیید قرار بگیرد. او چنین سعادت را داشت تا در برآورده کردن نیازهایش کامیاب باشد و از این طریق به سرمنزل شادکامی برسد.

البته روان‌شناسی از دوران گوتته تاکنون پیشرفت‌های چشمگیری داشته و عصب‌روان‌شناسی به شناخت‌های کاملاً متفاوتی در زمینه روان انسان نایل شده است. امروزه می‌توان به کمک پرتونگاری نشان داد که کدام

مناطق مغزی در ناکامی و شادکامی فعال هستند، نیز این که کدام فرایندهای زیست‌شناختی، رفتار، هیجان‌ات و افکار انسان را بسترسازی می‌کنند. با این حال دانشمندان عصب‌روانشناسی بر این نکته نیز تأکید می‌ورزند که پیچیدگی‌های تجربیات روانی انسان را فقط می‌توان به کمک روش‌های زبانی مناسب درک کرد (اندرسن، ۲۰۰۵). به این نکته که چگونه نوای سمفونی موزارت در ذهن کسی، خاطره لبخند دل‌انگیز معشوق را زنده می‌کند، و در دیگری یادآور ظهرهای کسالت‌آور یک‌شنبه است، می‌توان فقط از طریق قالب‌های زبانی و نه از طریق معاینات مغزی پی برد.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که امروز نیز تعمق و تأمل در سرگذشت‌ها، گفته‌ها و سروده‌ها برای فهم روان‌شناختی آن‌ها از ارزش والایی برخوردار است. در این جا من نیز مانند همه خوانندگان به پیش‌آگاهی خود مبنی بر تجربیات زندگی‌ام، رجوع می‌کنم. یکی از متفکران بزرگ قرن بیستم، فیلسوف هانس گئورگ گادامر به‌ویژه در آثار خویش در سال ۱۹۶۰ و ۱۹۸۶ به طور تردیدناپذیری نشان داد که آگاه شدن بر این پیش‌آگاهی برای وارد شدن به متون و درک آن‌ها اهمیت اساسی دارد. گادامر به این مطلب اشاره کرد که فهم و درک، قابلیت ذاتی انسان و مستلزم تمرین دائمی است. ما خویشتن و دنیای پیرامونی خود را از دریچه فهم آن تجربه می‌کنیم. تنها از طریق درک و فهم است که می‌توانیم در هرج و مرج و هیاهوی تجربیات بیرونی به نقطه اتکا و ثبات درونی دست یابیم. از برخوردهای تفاهیم‌آمیز با انسان‌ها، تجربیات و متون، چیز تازه‌ای خلق می‌شود که به گسترش افق فکری و گرایش‌های جدید می‌انجامد. درک، چیزی بیش از ساختاربندی فکری تجربیات است. درک، حرکت و فعلی فراگیر است که شامل تجربیات حسی و عملی نیز می‌شود و انسان‌ها را به آن چیزی تبدیل می‌کند که واقعاً هستند و یا می‌توانند باشند. من مایل‌م شما در چنین سیر و سیاحتی همسفر من باشید.

در بخش نخست کتاب دیدگاه‌های مهمی درباره زندگی و آثار گوته مطرح می‌شود و تلاش پرشور گوته در دستیابی به یک زندگی خلاق در

کانون توجه قرار دارد. زمانی که از منظر روان‌شناختی راه و روش‌گونه را بررسی می‌کنیم، همچون کارآگاهان به دنبال کشف مشکلات و اختلالات نیستیم، بلکه می‌خواهیم شرایطی را بشناسیم که منجر به یک زندگی خلاق و پُربار شده است.

بخش دوم کتاب با تشریح نظر‌گونه دربارهٔ تحقق زندگی خلاقانه آغاز می‌شود. سپس زندگی و آثار او را از دیدگاه پژوهش خلاقیت مدرن بررسی می‌کنیم. در ادامه و در ارتباط با توصیف‌گونه از هنر زندگی، این پرسش طرح می‌شود که آیا‌گونه - آن‌گونه که هنوز هم ادعا می‌شود - دچار بیماری و یا اختلال روانی بوده است یا خیر؟ در انتهای کتاب تفسیر کوتاهی از شعر «میراث» گونه ارائه می‌شود.

بخش اول
زندگی و آثار

{ کودکی، نوجوانی و جوانی }

فرانکفورت ۱۷۶۵ - ۱۷۴۹

(کاتارینا الیزابت)

بند نافم می‌مکم
قوت دنیا به کام می‌ریزم.
و طبیعت شگفت‌انگیز پیرامون،
مرا به سینۀ خود می‌فشارد.
(ها ۱، ص ۱۰۲)

یوهان ولفگانگ فرزند ارشد کاتارینا الیزابت و یوهان کاسپر گوته حوالی ظهر ۲۸ آگوست ۱۷۴۹، چشم به جهان گشود. شرایط زندگی در بدو حیات او مناسب به نظر می‌رسید و گوته در خاطرات خویش از آن چنین یاد می‌کند: «اوضاع شادی‌بخشی بود، خورشید به علامت برج سنبله می‌تابید؛ مشتری و زهره به یکدیگر لبخند می‌زدند» (ها ۹، ص ۱۰). البته مادرش زایمان سختی داشت و به نظر می‌رسید او مرده به دنیا آمده است. خطر مرگِ حین زایمان، در بسیاری از مقاطع زندگی و آثار گوته تبلور یافته است. مادر گوته، کاتارینا الیزابت، از یک خانوادهٔ مرفه تحصیل کرده و کالت‌پیشه برمی‌خاست. پدر وی، یوهان ولفگانگ تکستور، از سال ۱۷۴۷ فرماندار فرانکفورت بود و بنابراین مهم‌ترین پست دولتی را در اختیار

داشت. کاتارینا فرزند ارشد در میان چهار خواهر و برادر از تربیت نسبتاً آزادی بهره‌مند بود. بعدها او دربارهٔ ایام کودکی خویش نوشت که شکرگزار خداوند است «که روح وی به دام جوانان هوس‌باز گرفتار نشد، بلکه طبق امیال قلبی خویش رشد یافت و شکوفا شد، این‌که او شاخ و برگ‌های روح خویش را به اطراف گستراند، نه مثل درختانی که در حصار کسالت‌آور باغ‌ها، چشم به راه تابش خورشید ماندند و پژمرده شدند» (کوستر، ۱۹۲۳، ص ۸۰).

تحصیلات کاتارینا الیزابت ابتدایی بود، اما از نامه‌هایش به اشراف‌زاده‌ای به نام آنا آمالیا چنین برمی‌آید که از فضیلت‌های زندگی بهره‌مند بوده است. او هنگام تولد گوته فقط هجده سال داشت و آن‌گونه که گوته در حقیقت و مجاز بیان کرده «تقریباً هنوز یک بچه» بود. کاتارینا سالم بود و دوران بارداری بی‌دغدغه‌ای را سپری کرد. پدر نیز مشکلی نداشت و همراه همسرش با اشتیاق به استقبال فرزند خویش می‌رفت. پدر گوته به علت فعالیت‌های تجاری موفق پدرش به لحاظ اقتصادی تأمین بود و به همین خاطر می‌توانست همچون دانش‌آموخته‌ای ممتاز علایق خویش را دنبال کند. البته به دنیا آوردن یوهان ولفگانگ بسیار دشوار بود. درد زایمان سه روز تمام به درازا کشید و همه به یاد سه فرزند نخست مادر بزرگ پدری افتادند که هر سه مرده به دنیا آمده بودند. پس از تشویش‌های فراوان بود که مادر بزرگ به عروس خود مژده داد که «او زنده است» (فون آرنیم، ۱۸۳۳، ص ۳۷۳).

بر اساس یافته‌های جدید روان‌شناختی و عصب‌روان‌شناختی، زایمان سخت، آثار ناخودآگاهی در حافظهٔ انسان بر جای می‌گذارد (یانوس، ۲۰۰۷). حتی در زایمان‌های آسان نیز نوزاد، همچون مادر خویش، برای ساعت‌های متمادی تحت فشارهای روحی و جسمی قرار دارد. در نوزادان، نوعی اضطراب فراگیر و حس نابودی ایجاد می‌شود و در لایه‌های ناخودآگاه دست‌گاه روان آن‌ها ثبت شده باقی می‌ماند. این حس البته تحت الشعاع نخستین گریه به‌مثابهٔ رهایی از اضطراب مرگ، فروکش می‌کند؛ همان‌گونه که درد مادر به واسطهٔ حس خوشبختی ناشی تولد نوزاد خویش جبران می‌شود.

گفته در شرح حال خویش، حقیقت و مجاز، جایگاه ویژه‌ای به تجربه زایمان اختصاص داد و در تمام طول عمر، موضوع زایمان و رشد فردی همراه با درد و اضطراب مرگ از اشتغالات ذهنی او به شمار می‌رفت. تلقی وی از تکوین شخصیت خویش همواره مصداق جمله «بمیر تا زنده بمانی!» بود. در پرتو چنین مفهومی از حیات می‌توان به درک وی از زندگی خلاقانه پی برد، همان چیزی که به او «شادی‌ها و محنت‌های بی‌کران» بخشید. در زندگی وی همواره خوشی و ناخوشی در مجاورت هم به سر می‌بردند: درست مثل زمانی که گوته سطور بالا را می‌نگاشت و در دلپذیرترین شرایط ممکن زندگی می‌کرد، اما خبر دردناک و ناگهانی مرگ خواهرش او را به شدت پریشان کرد.

خلاقیت گوته به وی کمک کرد تا در روابط بی‌شمار انسانی و نیز در شگفتی‌های طبیعت، مرهمی یابد و بر دردهای خویش بگذارد. برای مثال او بعد از یک سرخوردگی ویرانگر عشقی راهی سوئیس می‌شود و شعری را می‌سراید که در ابتدای این بخش نقل کردیم. او در این شعر «قوت دنیا به کام» می‌ریزد و این طبیعت است که او را به «سینه می‌فشارد»، تا بدین نحو تولد دوباره‌ای را تجربه کند.

گوته توانست با آثار خویش بر بحران‌های زندگی چیره شود و همواره خود را دوباره خلق کند. البته از آثار وی، ورتر و فاوست، هویداست که آفرینش خلاقانه، همچنین با ترس، ناامیدی و نیز احساس حقارت زجردهنده توأم بوده است. در فاوست ۱ چنین می‌خوانیم:

آه! کردار ما، همچون دردهای ما،

سنگ راه زندگی مان شود [...]

احساسات پر طراوت حیات‌بخش،

در ازدحام زمینی سنگلاخ شود [...]

غصه در اعماق دل لانه کند،

و دردی مرموز ریشه دواند [...]

من کجا، خدایان کجا! من حقیرتر از آنم؛
به کرمی می‌مانم که در خاک و خُل می‌لولد [...]»

(ابیات ۶۵۳-۶۳۲)

تلاش خستگی‌ناپذیر برای شادابی خویش، به انگیزه اصلی در زندگی گوته تبدیل شد. البته او در مفهومی کلی، فردیت انسان را در شکوفایی و اضمحلال تعریف می‌کند. به نظر گوته تحقق خویشتن و زندگی خلاقانه بدون درد و محنت و مخاطرات میسر نیست. از همین روی است که در شرح زندگی خویش، حقیقت و مجاز چنین می‌گوید: «انسانِ مرارت‌نکشیده، راه به جایی نمی‌برد» (ها ۹، ص ۶۴۱).

حتی پس از تولد نیز اطرافیان نگران حال یوهان ولفگانگ خردسال بودند. به نظر می‌رسد خود او با هیجانات شدید و تلاش‌های چشمگیر روانی می‌خواست بر مشکلات اولین هفته‌های زندگی خویش چیره شود. مادرش می‌گوید: «گوته در نه‌هفتگی رویاهای ترسناک می‌دید، به گونه‌ای که مادر بزرگ و پدر بزرگ، مادر و پدر و دایه کنار گهواره او می‌ایستادند و نظاره می‌کردند. در چهره خوابیده وی حرکات تندی به چشم می‌خورد و هنگام بیدار شدن با تلخی گریه می‌کرد، اغلب حتی آنقدر جیغ و داد می‌کرد که نفسش بند می‌آمد و والدین به شدت وحشت‌زده می‌شدند؛ آن‌ها زنگوله‌ای بالای گهواره فرزند خویش گذاشته بودند و وقتی فکر می‌کردند او دچار کابوس شده، زنگ را به حرکت و صدا درمی‌آوردند تا فرزندشان موقع بیدار شدن هرچه زودتر کابوس را فراموش کند [...]» (فون آرنیم، ۱۸۳۵، ص ۳۷۷).

توصیفات بتینا فون آرنیم در جزئیات چندان دقیق و قابل اعتماد نیست، اما می‌توانیم گمان بریم که یوهان ولفگانگ خردسال دچار ترس‌های شدیدی بوده و مانند هر کودک خردسال دیگری تلاش می‌کرده با کنش‌های روانی بر این مشکلات غلبه کند. هوتر و کرنس (۲۰۰۷) بر اساس اصول عصب‌روان‌شناختی در اثرشان، راز ۹ ماه اول زندگی، یادآور می‌شوند که

نوزادان طی ۹ ماه نخست زندگی خویش محرک‌های درونی و بیرونی را به شکل فعال مورد پردازش قرار می‌دهند.

رابطهٔ گوته و مادرش حتی پس از تولد، دشوار به نظر می‌رسید و طی ماه‌های اولیه زندگی، عاری از سرخوردگی و تألمات نبود. کاتارینا الیزابت شش ماه پس از تولد گوته دوباره باردار می‌شود و بنابراین پس از ۱۵ ماه که از تولد پسرش می‌گذرد، توجه خود را به خواهر نورسیده گوته، یعنی کُرنلیا، معطوف می‌کند. به احتمال زیاد پدر و مادر بزرگ با توجه خویش به یوهان کوچولو تلاش می‌کردند کمبود توجه مادر به وی را جبران کنند. با این حال این فقدان ردپای خود را در قالب اضطراب جدایی و تلاش‌های خلاقانه برای غلبه بر این اضطراب‌ها بر جای گذاشت. احتمالاً جدایی زودهنگام و آرام از مادر، سرچشمهٔ تألم و نیز رشد تخیلات وی شد.

یوهان و لفظگانگ در سیر تکوینی آتی نیز در برابر آسیب‌ها مصون نماند. بتینا فون آرنیم تعریف می‌کند که او به‌سادگی تحریک‌پذیر بود و به‌سرعت عصبانی می‌شد. اگر چیزی خراب می‌شد یا موضوعی باب میلش نبود، با خشونت واکنش نشان می‌داد. تا سنین بالا نیز تحمل آنچه را که برخلاف تصوراتش از روال عادی زندگی بود، نداشت؛ برای مثال اگر کسی از اطرافیان بیمار می‌شد، برایش قابل تحمل نبود. حتی در تمام طول زندگی از رو در رو شدن و نگاه کردن به چهرهٔ بیماران و یا مردگان اجتناب می‌کرد. او نه در مراسم خاکسپاری نزدیک‌ترین دوستانش، شیلر و والی، کارل آگوست حضور یافت و نه توانست به یاری همسرش بشتابد که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد. اما از طرف دیگر در بُعد ادبی همواره به آسیب، بیماری و مرگ می‌پرداخت. این رفتار به راه‌حلی تبدیل شد تا در کار ادبی به موضوعاتی روی آورد که در زندگی واقعی برایش ناگوار بود.

گوته حتی در سنین خردسالی در برابر تجربیات ناگوار، فقط با خشم و عصبانیت واکنش نشان نمی‌داد، بلکه تلاش داشت از دریچهٔ درک عقلی و بازی‌های تخیلی به تلاطم‌های عاطفی خویش نظم و ساختار ببخشد. او

از این توانایی بهره‌مند بود که تجربیات نامطلوب را در قالب واقعیتی قابل قبول بازتولید کند. مادر گوته به بتینا آرنیم گفت که هنگام قصه‌خوانی برای پسرش، وی چنین رفتار می‌کرد: «هنوز ننشسته بودم که با چشمان سیاه درشت خود مرا قورت می‌داد و اگر سرنوشت یکی از قهرمانان محبوب یوهان طبق میلش نبود، می‌دیدم که رگ پیشانی‌اش برجسته می‌شود و با گزیدن لب از ریزش اشک خود جلوگیری می‌کند. برخی مواقع و قبل از این که خواندن من تمام شود، او مداخله می‌کرد: «این‌طوری نیست مادر، شاهزاده‌خانم با آن خیاط فلک‌زده ازدواج نمی‌کند، حتی اگر آن غول را هم از پای درآورد. اگر به خواندن خاتمه می‌دادم و ادامه داستان را به شب بعد موکول می‌کردم، مطمئن بودم که او تا آن زمان همه چیز را در ذهن خویش مرتب و منظم کرده است، به همین خاطر آن‌جا که قوه تخیلم یاری نمی‌کرد، از یوهان و لفلگانگ کمک می‌گرفتم.» (فون آرنیم، ۱۸۳۵، ص ۳۷۹).

مادر

کاتارینا الیزابت با علاقه تمام به پسرش مهر می‌ورزید و این روند تا ایام بزرگسالی گوته نیز ادامه داشت. با این حال میان مادر و پسر نوعی فاصله تأمل‌برانگیز حاکم بود. گوته در یادداشتی در حقیقت و مجاز چنین نوشت: «در رابطه میان خردسالان با بزرگسالان، ویژگی‌های رفتاری خردسالان به مرحله رشد نمی‌رسد؛ فاصله زیاد است؛ سپاسگزاری بی‌وقفه، اطاعت، عشق و احترام باعث عقب‌ماندگی جوانان آزمند شده و مانع از آن می‌شود که آن‌ها جسارت طرح نیازهای خویش را به دست آورند. هرگونه مقاومت در برابر خواسته‌های بزرگسالان نوعی جنایت محسوب می‌شود. تنبیهات و مراثت‌ها به‌زودی به کودک می‌آموزند که باید بر جای خود بنشیند، اما از آن‌جا که خواسته‌های وی طبیعی است، به‌سرعت بذر ذکاوت و کنجکاوی در وی پراکنده می‌شود» (ها ۹، ص ۸۴۴).

کاتارینا پس از درگذشت همسرش در سال ۱۷۸۲ سیر رشد فرزندش را با اشتیاق تمام پیگیری کرد تا این که خود نیز سرانجام در سال ۱۸۱۸ درگذشت. به نظر می‌رسد مادر از این که گوته در سال ۱۷۷۵ به وایمار نقل مکان کرده و فقط چهار بار به ملاقات او آمده بود، زیاد آزرده‌خاطر نبود. او از این که پسرش به ملاقات وی نمی‌رفت، به‌ندرت گلایه می‌کرد و در نامه‌ای در نوامبر ۱۷۸۶ چنین نوشت: «زندگی من به آرامی یک جوی آب در جریان است. من از اول اهل شلوغی و رفت و آمد زیاد نبودم [...] شاید برای هزاران انسان دیگر این سبک زندگی کسالت‌آور باشد، اما برای من نه. تنم آرام و فکرم در غلیان است، می‌توانم تمام روز را این‌گونه سپری کنم، آن‌گاه به خود می‌آیم که شب فرا رسیده و چون خدایان لذت می‌برم و تعجب می‌کنم که باز هم شب شده. به‌راستی بیشتر از رفاه، آرامش و رضایت چه انتظار دیگری می‌توانم در این دنیا داشته باشم» (کوستر، ۱۹۲۳، ص ۱۵۷). رابطه صمیمانه و گرم مادر و پسر در تمام مدت زندگی ادامه یافت. کاتارینای هفتاد و شش ساله در نامه‌ای خطاب به بتینا فون آرنیم می‌نویسد: «[...] من بسیاری اوقات به ولفگانگ فکر می‌کنم، آن زمان که کودکی خردسال بود و زیر دست و پا می‌لولید و بازی می‌کرد، همین‌طور به شیوه دلنشینی که با برادرش یاکوب، بازی و برایش قصه تعریف می‌کرد» (فون آرنیم، ۱۸۳۵، ص ۳۷۹).

البته گوته از زمانی که در وایمار اقامت گزید، فرصت کمی برای معاشرت و مرادۀ حضوری با مادرش داشت، اما در آثار متعدد، دلبستگی خویش را به وی ابراز می‌کرد. او در بزرگسالی از این که اشخاص دیگر با مادرش روابط نزدیک داشتند، خشنود به نظر می‌رسید. بتینا آرنیم در نامه‌ای خطاب به خانم رات گوته سالمند چنین نوشت: «او به من گفت شما نماینده من نزد مادرم هستید و نباید هیچ‌گونه محبتی را از وی دریغ کنید، کاری که فعلاً خودم از انجام آن معذورم؛ بلکه باید محبتی به او داشته باشید که من از آن غافلم. موقعی که نزد او بودم، حماقت کرده و از او پرسیدم آیا مادرتان